

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
وَفِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ

الحمد لله على اصابته كرايم بردوسو مشركه سے۔



سب فراموشیہ احمد علی صاحب داکریناں کا علمی روارہ

در مطبع دہلی اردو اخبار باہتمام بندہ خاکسار
امداد حسین غنی بدخشاہ در ۱۵۱۵ء طبع پو شید



کتاب خانہ علمی | Facebook

علاج الامراض

سنة الرحمن الرحيم

درصفت مثل ان گناين بايد ايجا ^{بهر} سرگدا. ابر قفل ميرويد كليب ايجا
 معرج كراعب ليرج قلوب سودار دگال عصباني متاي معرفت و حال دارد كه موجب
 نفوت امر حال هر دو گال مشتلي ما مال ملكه اتند حمد و متاي حكيمي حلت عكمت
 و مت لنت كه نص با غلظ اسطالائي ملكه مان عطا نموده عايشه اطاعت موال رودار و دروي
 نوي متصاده ايجت و دقيقه مدوره راسايب فاحره و زرافتن مريد متار صاحب مسكون عايشه
 ليديه و مشوره لطيفه كج ابر و جب تا وقت مد ميال آفتن جوع صرصر عطش است و در
 و صوف او و به تفريل در ايراليس بيار است تا بجا كم بكم كولي عي ماعى موصى با سفاقتس و لغو
 و جوش حسرت چول مد گال تا لنته دست لنته مسعوده حلت آل سلطان الساده و ابر و ارج
 لنته ماسد ماسك دستار سر تسليم مرعاده سقتم رمضان بهاده تار برون مر فاول و در و در
 در بر ام سافلتس موزلير و دستان سرائي و ماعى در بر مير دار قصه يام و در محفلت طلس
 سيمر آنگ جوشنواي ميطر كسجوماي حمره على الدوام و در قش مشول ابر مردار و طوطي سيمر
 حال خوش ابلر رمان در مد گيتس بويسته بكم تراز ساري لاسر حمد و ماعى حكيم على الاطلاق
 صلوات و الكيا و كيمات و ابيات طردي است كه تزيان كلام معر ميا لست ابر اعص رسد و ابر و
 سبيله علا به حيتت اوسيله كات و و سله سعاست و در و رت لير حمره متس آل سرگره به كات

اختيارات به
 سنة الرحمن الرحيم

ابر احمدى عدد ابر و سباحت
 سباحت كرا ابر و سباحت

سباحت كرا ابر و سباحت
 سباحت كرا ابر و سباحت

سباحت كرا ابر و سباحت
 سباحت كرا ابر و سباحت

سباحت كرا ابر و سباحت
 سباحت كرا ابر و سباحت

سباحت كرا ابر و سباحت
 سباحت كرا ابر و سباحت

سباحت كرا ابر و سباحت
 سباحت كرا ابر و سباحت



علاج الامراض

بسم الله الرحمن الرحيم

و فی سبب متین ارکتش المذیاج **✽** مرگناه ابر هر فصل میوه و مکه ایجا
معرجی که ماعت تعریف قلوب سودا و دکان عرضی میهای معرفت و حال دارد و می که موجب
تقویت امر و حال فرسودگان مشه می یایان فکرمه ماسد محمد و تنای حکیمی است خلق عظمت
و عمت لغت که لغت ماطر السلطانی ملک بدل علامه موده مایه اطاعت و در اول بردار و در آخر
توی متعاده اوج و قوه مدره را تسریب فاعده در ارتش مرین و متارسات سفوف
لده و در ستر بطیقه محبت او در مجب ما وقت شده به حال آفتس جوم مهر مطر سرد بود
و موصوف ادویه تر لعل در ارتش میا بهت ما گام مجوم سکطای جمعی مرض می استقامتس لمعد
و واسم جوم سنگال تنالینه دست لسته مستعد خدمت آن سلطان ایستاده و ارج
تکه ماسد ماسک و قمار سلیم مرعاده مستقیم مفاصل او بهاده ماعروق متقالون جوم و درو
و مرهم اساطین مرعول به پیر و صفا ممری و مای در مرمره دار قصه مدام و مفضل شمس
سیر ملک جوشه انی مطرب محرم مان حمزه علی الدام در خدمت مشغول لعمه مرور و مای شمس
مقال جوشه آنگال مان در مد گیس مویسته بهک تراه ساری و لیس محمد و تنای حکیم علی الاطلاق
صلوات و اکباب و تجارب و اسات مرقطیسی اسب کتر باقی کلام معجز میاس اراض مرور و ممر
مدره غلام محبت را سید محبات و وسط شمس و در دیت لیس حمزه مدرس آل مرگیده کائنات

اصیای بدیه
بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه علی عدد اعداد اسلمی
مدعی اگر اراج او در ستر اراج
و مخری استیحا بهت جوشه
و ممری را نام و بهی داره اراج
ایجاد و افاضه فیه مرگ در حال
سرمه اوج مونس و مای
و مری است معرفت که گمانه می
اوجن کلان اوج ممر و مای
و مری است معرفت که گمانه می

در اول در اساطین مرعول به پیر و صفا ممری و مای در مرمره دار قصه مدام و مفضل شمس
سیر ملک جوشه انی مطرب محرم مان حمزه علی الدام در خدمت مشغول لعمه مرور و مای شمس
مقال جوشه آنگال مان در مد گیس مویسته بهک تراه ساری و لیس محمد و تنای حکیم علی الاطلاق
صلوات و اکباب و تجارب و اسات مرقطیسی اسب کتر باقی کلام معجز میاس اراض مرور و ممر
مدره غلام محبت را سید محبات و وسط شمس و در دیت لیس حمزه مدرس آل مرگیده کائنات

[illegible]

این چنانکه از او در دست یافت
 معتدل در است و در دست یافت
 از طرف و در دست یافت
 بود و در دست یافت
 می باشد و در دست یافت

۲۱		۲۲		۲۳		۲۴	
۶	۲۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵

[illegible]

باب الالف الحظائير

[illegible]

سید محمد حیدر علی خان

حضرت امام حسین و اهل الطور

تتبعه و طاعت الخصال و
تتبعه و طاعت الخصال و

ساخته اند که نود و نمر در هر چهاری آلی انقباضی حصول رطوبت کند در اندام حیوانات
 و با حصول رطوبت و داروی سبیل را تا تیر یا ده خواهد بود و سبیلان حلاط آسانی میسر
 گردد و انقباض نمر کوکی دلیل چرک و وادخله نسوی آن کوکت باشد پس اگر آن کوکت
 تحت الارض باشد و امتزج با سبیل بدل شود و سبیلان کد و اگر کوکت در وسط السماء
 داروی قصد اعلی کند و لقی بر آید آن حکم در تناول داروی بی سرعکس بود و همچنین انقباض نمر
 کوکت سبیلی در سادل سبیلان محمود باشد و کوکت علوی غیر محمود و نظایر کس گفته مس العصور
 ماحده و اعتراف سرج دالک العصور خطر و حکم علی اس قول را در تشریح قانون ذکر کرده
 لیکن دلیل حقایق مایه صادره است اما یکی از کتب معتبره معلوم می شود این است که بر عصوی
 - سرجی مسوب است تا آنکه سر کحل و گردن - نورد و دست کورا و قصد سلطان بر
 فاس با پای که مسوب است کحت و خون نمر در سرج عصوی بود و رطوبات مدنی متوجه آن
 باشد و آن انقباضی بعضی مواد که پس جراحت رساید حاصل رطوبات افرونی و
 استعداد انقباض بود انصر باشد ویر بعضی گفته اند که چون نمر در سرج می رسد مانند قصد است
 که وقت تکرار استر جوابه و در سرج گفته و قتی که کس خصوصاً بر سرج در بول طبیب باید بقیتم
 اکثر عرضی از دست او پاک مسود و بعضی گفته که بقیتم وقت ریس طبیب بر ریس اگر مخور
 باشد از دست آن طبیب بر ریس بزرگتر نخواهد شد نظایر کس گفته و قتی که کسابع و صاحب
 آن مخور تبلیل باشد پس باید طبیب را که صلاح ریس میکند موقوف باشد و لطلب دیگر
 رجوع نماید و باید است که اس حکم خاص است لطالع وقت سوال احوال بیمار ظاهر
 آن وقت در صحت دلیل بیمار باشد و سابع و صاحب دلیل طبیب از خون مخور باشد
 دلیل عدم انتفاع باشد لصلاح آن طبیب پس باید لطلب مصلحت باشد و سر گفته اند که بر گاه
 قمر در قوس باشد سبیل ساید و در کماحت عدم انتفاع و دولت علی است و بعضی گفته اند که
 در اندامی علاج جدا شود و در وقت یکی آنکه طالع و صاحب طالع مسود باشد و مقصود حاصل

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

وہی ہے جس نے ہمیں پیدا کیا اور جو ہمارے لئے ہے

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطراز الأئمة الكواكب
الأسنان الأبرار

صلح آن خود و ایام و ایامی با ما داد
لن آن حور السور

موسم و احوال

مسئله نظر اسباب در راه و طول عصاره فیهل فرمودل حمار کحل ابریک و در دم قطنا
استطو و در ابریک که دم و دم کوه و حله لعل لکسید سرتی چهار درم نان گرم فصل و در
مسئله استعمال باید ایارج بود فطر الطیس دان اسلم لطر اطم در در را که ارا که فاس
ماسد رایل مگر داند و طوط معده را در دنیا بر اجرا آن حطیان ناسل الطیب را در بر جرج
و ارجی سلیه ابریک یکدم فطر سالول چهار دیوس استطو و دوس فقلو به صطط ابریک یکدم
ویم صبر برده درم و دم تخم حطل یکدم کوه و حله مائه حیدان عسل کی کوه تار باید و صعل
کرده سود لکس فاسه استعمال ماما حار با مطوح مناسب فصل سیوم اریه اداولی
در درکات مائه و تانیسه یا لیتو به استعمال با قسور و عمل مدت حنی مصر الحار و روشت
حرا اگر گرمی آن گرمی حنی مصر اید و اگر سردیت مل حوف حدوت سرغام و غیره دخی باشد ایدان
نیکم مائل لکسرد ماسد و در وقت استعمال با لیسویه دای مائل کرب آب و دوحه در ص در دانه کا
در ابع رسد و صل با لیسویه آب گرم است و برای سرد و لغویت مالده و ارجا حله دگر ادا و صاع
مساید و لغو با لیسویه ماما احک کرده در دوا لکسیده دارد و صوصا در چو اسد و در کار عسل
حات است در گرا که کسب طلیس جهت صوصا در کرده ماسد و لکساید ماما را آن گرمی
تا اگر صوصا ماسد و حل و دحه نمکد و اسد از طرف قدم مادر که دکلان سد و بر گاه که حرا
با لیسویه تخم افه اول تخم نطر نگار و در دعه با لیسویه نماید تا اگر کسب تخم ماسل نمک
سده اید با لیسویه کحل سود و مار صوصا ماسد و با لیسویه لکس لیتو ماسد و لکس
عرق و کسیدل حراره بطار حنی اجماع صرسانه با لیتو به ماسد برای صدا سید و
قر اسطن و صبر و اسال آن ص آن رنگ مدم مادم اگر رنگ حید ناسد برگ کسار کل
مسع کل طوف بر یک و درم کل طوط لکس ابریک نه درم آرد و حوا و دم آرد و مایه بخوده
با لیسویه باید و در شای با لیسویه با ماما از اعلی ماسل باید بکشد و اگر حات سرد تر شده باشد
رنگ سرد و برگ اسفنا حار و کل سدر و برگ کوهی در اسه کند و اسفاده نمایند

[illegible][illegible]

چون در این شهر بود و بعد از این
که او را دیدم که در آنجا
بود پس من را خبر داد که
او را دیده ام و بعد از این
که او را دیدم که در آنجا
بود پس من را خبر داد که

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

کلیں انچاقوں اور
سورہ بقرہ کے

ماتہ چواں گے ماسد امامت
تقدیریکہ وصیاست و سرکار
چواں مایہ مملکت و ملک

چراست باید الس و ما را می
باید که در دوازده سالگی
بودا را می

کے لئے اور دوسروں کے لئے
کے لئے اور دوسروں کے لئے
کے لئے اور دوسروں کے لئے

داد و حاج شدیده در یاح غلیظ را نام است ص سر که در خوش مانده ابر بر یک ده دم
 نام سطل اکیل الملک بر یک خردم کوفته بجهت طعاب طبع سرکه کشید کما واقع در س
 صدل رخی ص تخم گندم مانده بود در دست سدان نوره ارمی سوس گندم بر کوفته
 در باره گندم کرده بر سر که دماید خلط که مع حوت کند و صدل را واقع بود صدل
 سید ساینده کسر حک گلاب سر که بر زامرد موده و در طری کند و سوبید خلط صدل
 الصقر اوی ص گل زامی حل گلاب کسر بر صدل کا و لطرین صراف سوبید و این در
 لیه مقول را حطام موم است خلط را واقع از رای صدل حاد و صدل دای ص خشر
 بر دوش معده که احه کاسب سرب گلاب در حکم داخل کرده در سیه سر که موده موهل
 در می می حرکت دبد لطوخ ترای شعیف و صدل را واقع است ص تخم کا بو بر یک کدر موم
 کتر از ابر یک دو دانگ امول نیم دانگ بسر که بشیرد و سر کا عد سوزن رسد و در سیه
 لطوخ و دیگر جهت شعیف معول و خوش ص کتر صانع عربی که کا بو حکم ص ص تخم کا بو
 حصص گل سرخ ایول در عمان کوفته ختمه در سیه ص تخم سر که کاهه السورن رسد
 و مده عالند در سیه کاهه لطوخ خرمه جهت در سیه که برای بک ساهه مده نو و معول
 است ص کوکا گل سرخ کسر ابر یک چهار مانه مانده سه سه لعل یک نیم مانه بر الیج
 سه مانه ایول یک مانه سه مانه صدل سیه دو مانه و دوش گل سه مانه و اواد سیه
 سر که در صم حوت ساینده و دوش گل امیه باز بک ساهه که در دوش مانه لند ابر سر باره غلیظ
 مانده کاهه بر نه لطوخ جهت در سیه محرم و معول که مانرف یا رخا داد شده بود ص
 سر الیج تخم کا بو سیان ایا و حل نو دیم لعل کوی که سه مانه ایون نیم مانه گل سرخ صدل
 ابر بر یک یک مانه در اب برگ نور کتر سر ساینده سر کا عد سورن ده حسانده سر سیه بر بد
 فصل یازدهم در امراض ادلی در در که تسمیه مطبوخ جهت صدل ماره در لطرین تخم کرس
 امول نیم از راه بر یک سر که در ماری گلابی ماره کوهه اسید و ماضیل که حاد و سه

[illegible][illegible]

[illegible]

Hymenocallis

[illegible]

مستقل کیڈو

در کمال که ناله ای خور و چهار در حشران چهار باشد و از جی متی ناله لعل
 و کبی و دمانه مک لا پور سه ناله صدل معیده سه ناله کوه حیه مثل سر سه ناله صدل
 در کلاب چون مروه نموده بعد از آن بمباد و یکی کرده در طرف سینه نگا دارد و میساقند
 یکبار سه ناله که نفوذی که صداع بر سر واقع شود ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
 کوه حیه در می، بعد و دیگر شویر ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
 ناله ستر پس غل که نفوذی که ماله نفوذی که ناله برای صداع ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
 و یکبار کالی بر یک خدرم اوسیه ده و ناله سستلی ماسر ده و ناله ص ص ده و ناله رد و ناله
 و ناله در شک و در دم تمر سید ده و درم ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
 یکبار سه ناله ص
 کوه در نفوذی که صداع ص
 و ناله در آن جل که در سه و در آفتاب بند و ناله در آفتاب گرم بعد و یکبار سه ناله
 میساقند نفوذی که صداع ص
 مصلی ایریک که درم ص
 در آفتاب ص
 سهیل معمول کالی چهار ص
 سیر ص
 عرق میو فر تر نموده ناله ص
 مادام ص
 کالی یکبار سه ناله ص
 ایریک که درم ص
 کوشا ناله و ناله که یکبار سه ناله ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص

در کمال که ناله ای خور و چهار در حشران چهار باشد و از جی متی ناله لعل
 و کبی و دمانه مک لا پور سه ناله صدل معیده سه ناله کوه حیه مثل سر سه ناله صدل
 در کلاب چون مروه نموده بعد از آن بمباد و یکی کرده در طرف سینه نگا دارد و میساقند
 یکبار سه ناله که نفوذی که صداع بر سر واقع شود ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
 کوه حیه در می، بعد و دیگر شویر ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
 ناله ستر پس غل که نفوذی که ماله نفوذی که ناله برای صداع ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
 و یکبار کالی بر یک خدرم اوسیه ده و ناله سستلی ماسر ده و ناله ص ص ده و ناله رد و ناله
 و ناله در شک و در دم تمر سید ده و درم ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
 یکبار سه ناله ص
 کوه در نفوذی که صداع ص
 و ناله در آن جل که در سه و در آفتاب بند و ناله در آفتاب گرم بعد و یکبار سه ناله
 میساقند نفوذی که صداع ص
 مصلی ایریک که درم ص
 در آفتاب ص
 سهیل معمول کالی چهار ص
 سیر ص
 عرق میو فر تر نموده ناله ص
 مادام ص
 کالی یکبار سه ناله ص
 ایریک که درم ص
 کوشا ناله و ناله که یکبار سه ناله ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص

این سبب است که در بعضی از کتب
 آن را در جلد یکم آورده اند و در بعضی
 در جلد دوم و در بعضی در جلد سوم
 و در بعضی در جلد چهارم و در بعضی
 در جلد پنجم و در بعضی در جلد ششم
 و در بعضی در جلد هفتم و در بعضی
 در جلد هشتم و در بعضی در جلد نهم
 و در بعضی در جلد دهم و در بعضی
 در جلد یازدهم و در بعضی در جلد بیستم

نوبت به شرح حال عارفان میریم ایامی میفرماید رقی عارف در وقت نظر بر این
 حجاب در وقت سکون در حق می بیند و در وقت نظر بر این
 عین صفت کلیه کائنات قسط صبح و شمس می بیند و در وقت نظر بر این
 را سراسیمه می بیند فصل اول در بیان قیامت و در وقت نظر بر این
 نماید سادات سکون قیامت را که در قیامت می بیند و در وقت نظر بر این
 فصل اول در بیان سلسله اولی است و احرام دوم بمقدار عالم ضرورت و وجه است
 که در این سلسله است ایامی در این حال افتاد که حال می بیند و در وقت نظر بر این
 در حال صفت مثل اگر صفت بر حق و محض ملا نظام بود معلوم کند که صفت است
 عساکر سامی که در این صفت است و اگر قوت در این صفت باشد
 قصد صفت بعد از قصد تعالی که می بیند و در وقت نظر بر این
 و در یک مشت و یک باره می بیند و در وقت نظر بر این
 و صفت مانند تالسیال در صفت و در وقت نظر بر این
 باید نمود و اگر قوت نوی مانند احوال است باید گرفت و الا بر گرفت که صفت است
 و در صفت سرست حسی و صفت آن و صفت آن برای آوردن خوانش است
 و در صفت صفت کرده و اگر ممکن باشد صفت که طبیعت قوی مانند در صفت
 بحال و در صفت صفت بود و در صفت صفت و در صفت صفت
 صفت و در صفت صفت و در صفت صفت و در صفت صفت
 عدا که در صفت صفت و در صفت صفت و در صفت صفت
 است و در صفت صفت و در صفت صفت و در صفت صفت
 که پس از صفت صفت و در صفت صفت و در صفت صفت
 که حسی و برای صفت صفت و در صفت صفت و در صفت صفت

این سبب است که در بعضی از کتب
 آن را در جلد یکم آورده اند و در بعضی
 در جلد دوم و در بعضی در جلد سوم
 و در بعضی در جلد چهارم و در بعضی
 در جلد پنجم و در بعضی در جلد ششم
 و در بعضی در جلد هفتم و در بعضی
 در جلد هشتم و در بعضی در جلد نهم
 و در بعضی در جلد دهم و در بعضی
 در جلد یازدهم و در بعضی در جلد بیستم

این سبب است که در بعضی از کتب
 آن را در جلد یکم آورده اند و در بعضی
 در جلد دوم و در بعضی در جلد سوم
 و در بعضی در جلد چهارم و در بعضی
 در جلد پنجم و در بعضی در جلد ششم
 و در بعضی در جلد هفتم و در بعضی
 در جلد هشتم و در بعضی در جلد نهم
 و در بعضی در جلد دهم و در بعضی
 در جلد یازدهم و در بعضی در جلد بیستم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای این که

دو دلی و دو لکسیر گوید در آن صورت
آن سعیده نشوی او دوان تو مفر
چهارم و اوسیه او دوان است
استه در کف نیکار دارد و دگر
آن حال که

...

علی صلوات
 درهای گرم خانه که سالکی اگر بارو
 شود صد آذین در هم کشاید اگر بارو
 کند در صد آذین در هم کشاید اگر بارو
 قصه را در حق تمام لایق آلوده
 هم آواز آواز است و در دل آن پشته
 که در صد آذین در هم کشاید اگر بارو
 در دل و دستک آذین در هم کشاید اگر بارو
 در صد آذین در هم کشاید اگر بارو
 در صد آذین در هم کشاید اگر بارو

تحقیق مصلحت
در این مصلحت
در این مصلحت
در این مصلحت

در این مصلحت
در این مصلحت
در این مصلحت
در این مصلحت

مهر سه سید بود کلمات حرف در دل به کسب پیغمبره دور این را میل کرد و نفوذ دماغ
مهر سه که تمام دور رسد در کسب معلول می شود و در این کسب طاعت میگرد و گاهی نگو
صفت می بود در صفت گادری گلائی نام گل گادری کسب حکم صفت می بود در صفت
صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
ناید صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
آرد و آخر و صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
کرد و صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
و نفوذ صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
جبل و دو تو صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
سل ساجدی صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
مشک گلائی صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
بجو ساند و در آن صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
سعدیه و قد سعدیه صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
که توام صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
کبریا صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
ساز و در طریقه صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
جهت مکان صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
ص کبریا صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
یکمقال صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
سعدیه صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو
باقی ماص صفت می بود در صفت حکم مالتو صفت می بود در صفت حکم مالتو

در این مصلحت
در این مصلحت
در این مصلحت
در این مصلحت

استان
ولر احوال
درون
ال
ما
مست
گشت
۲۱
کدام
مست
میار
اشته
وگوه
وی
ایشان
لک

[illegible]

کند و آزار ندهی را بشمارد که وقت را بجا گذارد
و به صلاح آورد و در میان صاحب گنجینه و مسیحا
و مومنان و در میان مسیحیان و در میان مسیحیان

اصل الاصحاح الاول في بيان

وکیل کو سوداگر کے درمیان کل سامیہ دوسرے
درمیان و صاحبان و صاحبین سے درمیان و
پیشہ صنعتی

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

۴۶
 اطعموا الکلبه بحاله
 ویرید چو دانه آن سینه را گفته شود
 اطعموا الطیب با حق و یا گوشت
 با حق صد دانه بر این سینه را که
 با حق و یا گوشت و مسحت آن گرم
 در دودم است و گوشت و مسحت وی
 است که چوب در آن سینه جوید و
 حصص از او اصفای حق را با حق و گوشت
 در دودم و گوشت و

[illegible]